

«فقد ظهر من هذا أن مزاولة هذه الأعمال لا تتأتى إلا مع التجرد عن الأحوال الجسمانية و ترك مخالطة الخلق و الإقبال بالكلية على عالم الصفاء و الأرواح. و أما الرقى فإن كانت معلومة فالأمر فيها ظاهر لأن الغرض منها أن حس البصر كما شغلناه بالأمر المناسبة لذلك الغرض فحس السمع تشغله أيضاً بالأمر المناسبة لذلك الغرض، فإن الحواس متى تطابقت على التوجه إلى الغرض الواحد كان توجه النفس إليه حينئذ أقوى، و أما إن كانت بألفاظ غير معلومة حصلت للنفس هناك حالة شبيهة بالحيرة و الدهشة، فإن الإنسان إذا اعتقد أن هذه الكلمات إنما تقرأ للاستعانة بشيء من الأمور الروحانية و لا يدري كيفية تلك الاستعانة حصلت للنفس هناك حالة شبيهة بالحيرة و الدهشة، و يحصل للنفس في أثناء ذلك انقطاع عن المحسوسات و إقبال على ذلك الفعل وجد عظيم، فيقوى التأثير النفساني فيحصل الغرض، و هكذا القول في الدخن، قالوا: فقد ثبت أن هذا القدر من القوة النفسانية مشغول بالتأثير، فإن انضم إليه النوع الأول من السحر و هو الاستعانة بالكواكب و تأثيراتها عظم التأثير، بل هاهنا نوعان آخران، الأول: أن النفوس التي فارقت الأبدان قد يكون فيها ما هو شديد المشابهة لهذه النفوس في قوتها و في تأثيراتها، فإذا صارت تلك النفوس صافية لم يبعد أن ينجذب إليها ما يشابهها من النفوس المفارقة و يحصل لتلك النفوس نوع ما من التعلق بهذا البدن فتتعاضد النفوس الكثيرة على ذلك الفعل، و إذا كملت القوة و تزايدت قوى التأثير، الثاني: أن هذه النفوس الناطقة إذا صارت صافية عن الكدورات البدنية صارت قابلة للأنوار الفائضة من الأرواح السماوية و النفوس الفلكية، فتقوى هذه النفوس بأنوار تلك الأرواح، فتقوى على أمور غريبة خارقة

للعادة فهذا شرح سحر أصحاب الأوهام و الرقى.»^١

توضیح:

١. معلوم شد که کارهای غریب و عجیب، جز با دوری از احوال جسمانی و ترک آمیزش با مردم، حاصل نمی شود و برای این کار باید آدمی بالکل به عالم ارواح توجه کند.
٢. اما در اینکه «رقیه» چگونه اثر می گذارد [افسونی که می خوانند]

١. مفاتیح الغیب، ج ٣، ص ٦٢٣.





۳. اگر گوینده، مضمون آن را می داند، اثر گذاری چنین است: وقتی چشم را از اشتغال به غیر باز داشت، گوش خود را هم با شنیدن آن مضمونی که می خواند، از غیر باز می دارد و لذا حواس همه در یک مضمون جمع می شوند.

۴. و اگر گوینده، نمی داند که چه می گوید: در این صورت هم نفس با شنیدن آنها دچار حیرت می شود (چراکه انسان وقتی اعتقاد دارد که این کلمات اثر دارد ولی نمی داند چگونه اثر می گذارد، حیرت و دهشت و وجد پیدا می کند)

۵. هم چنین است اثر «دود» [اینکه چیزی را می سوزانند]

۶. گفته شده است قوای نفسانی به همین اندازه، مشغول اثر گذاری می شوند، حال اگر نوع اول سحر هم به آنها ضمیمه شد [کمک از ستارگان]، اثر گذاری بیشتر می شود.

۷. و دو نوع دیگر هم هست:

۸. یک: نفوسی که از بدن جدا شده اند [ظاهر: مرده اند] با نفوس ساحران، مشابهت دارند در اینکه می توانند تاثیر بگذارند و قوی هستند و لذا وقتی نفوس ساحران، صاف شد، به خاطر مشابهت، جذب به نفوس مفارقه می شوند و در نتیجه نفوس مفارقه به بدن [ظاهراً بدن، ساحر ممکن است هم مراد بدن مسحور باشد] به نوعی تعلق پیدا می کنند و به ساحر کمک می کنند و هر چه قدرت بیشتر شد، تاثیر هم بیشتر است.

۹. دو: نفس ساحر وقتی از ماده مبری شد، می توان انوار ارواح آسمانی را قبول کند.

سپس به نوع سوم سحر اشاره می کند:

«النوع الثالث: من السحر: الاستعانة بالأرواح الأرضية، و اعلم أن القول بالجن مما أنكره بعض المتأخرين من الفلاسفة و المعتزلة، أما أكابر الفلاسفة فإنهم ما أنكروا القول به إلا أنهم سموها بالأرواح الأرضية و هي في أنفسها مختلفة منها خيرة و منها شريرة، فالخيرة هم مؤمنو الجن و الشريرة هم كفار الجن و شياطينهم، ثم قال الخلف منهم: هذه الأرواح جواهر قائمة بأنفسها لا متحيزة و لا حالة في المتحيز و هي قادرة عالمة مدركة للجزئيات، و اتصال النفوس الناطقة بها أسهل من اتصالها بالأرواح السماوية، إلا أن القوة الحاصلة للنفوس الناطقة بسبب اتصالها بهذه الأرواح الأرضية أضعف من القوة الحاصلة إليها بسبب اتصالها بتلك الأرواح السماوية، أما أن الاتصال



أسهل فلأن المناسبة بين نفوسنا وبين هذه الأرواح الأرضية أسهل، ولأن المشابهة و المشاكلة بينهما أتم و أشد من المشاكلة بين نفوسنا و بين الأرواح السماوية، و أما أن القوة بسبب الاتصال بالأرواح السماوية أقوى فلأن الأرواح السماوية هي بالنسبة إلى الأرواح الأرضية كالشمس بالنسبة إلى الشعلة، و البحر بالنسبة إلى القطرة، و السلطان بالنسبة إلى الرعية. قالوا: و هذه الأشياء و إن لم يقم على وجودها برهان قاهر فلا أقل من الاحتمال و الإمكان، ثم إن / أصحاب الصنعة و أرباب التجربة شاهدوا أن الاتصال بهذه الأرواح الأرضية يحصل بأعمال سهلة قليلة من الرقى و الدخن و التجريد، فهذا النوع هو المسمى بالعزائم و عمل تسخير الجن.»^١

توضیح:

١. نوع سوم [عزائم و تسخير جن] کمک گرفتن از ارواح زمینی [جن] است.
٢. برخی از فلاسفه و معتزله، منکر وجود جن شده اند ولی بزرگان فلاسفه وجود ایشان را منکر نشده اند و آنها را ارواح زمینی نامیده اند.
٣. جن ها هم مومن و کافر دارند.
٤. متاخرین فلاسفه گفته اند که جن قائم به نفس است که تحييز (مکان) ندارد و در شی متحييز هم حلول نمی کند و جن قادر و عالم و مدرک جزئیات است
٥. اتصال نفس انسان به آنها راحت تر از اتصال به ارواح آسمانی است ولی قدرت حاصل از این اتصال ضعیف تر از قدرت حاصل از اتصال به ارواح آسمانی است
٦. چراکه شباهت ما با ارواح زمین بیشتر است و ارواح آسمانی در مقابل ارواح زمینی مثل خورشید در تفاسیر با شعله (و دریا در مقابل قطره) اند
٧. گفته شده است که اگرچه دلیلی نداریم که ارواح زمینی موجود هستند ولی احتمال آن هست. سپس به نوع چهارم اشاره می کند:

«النوع الرابع: من السحر: التخيلات و الأخذ بالعيون، و هذا الأخذ مبني على مقدمات: إحداها: أن أغلاط البصر كثيرة، فإن راكب السفينة إذا نظر إلى الشط رأى السفينة واقفة و الشط متحركاً. و ذلك يدل على أن الساكن يرى متحركاً و المتحرك يرى ساكناً، و القطرة النازلة ترى خطأ مستقيماً،

١. مفاتيح الغيب، ج ٣، ص ٦٢٣.



و الذبالة التي تدار بسرعة ترى دائرة، و العنبة ترى في الماء كبيرة كالإجاصة، و الشخص الصغير يرى في الضباب عظيماً، و كبخار الأرض الذي يريك قرص الشمس عند طلوعها عظيماً، فإذا فارقت و ارتفعت عنه صغرت، و أما رؤية العظيم من البعيد صغيراً فظاهر، فهذه الأشياء قد هدت العقول إلى أن القوة الباصرة قد تبصر الشيء على خلاف ما هو عليه في الجملة لبعض الأسباب العارضة، و ثانيها: أن القوة الباصرة إنما تقف على المحسوسات و قوفاً تاماً إذا أدركت المحسوس في زمان له مقدار ما، فأما إذا أدركت المحسوس في زمان صغير جداً ثم أدركت بعده محسوساً آخر و هكذا فإنه يختلط البعض بالبعض و لا يتميز بعض المحسوسات عن البعض، و ذلك فإن الرحي إذا أخرجت من مركزها إلى محيطها خطوطاً كثيرة بألوان مختلفة ثم استدارت، فإن الحس يرى لوناً واحداً كأنه مركب من كل تلك الألوان، و ثالثها: أن النفس إذا كانت مشغولة بشيء، فربما حضر عند الحس شيء آخر و لا يشعر الحس به ألبتة كما أن الإنسان عند دخوله على السلطان قد يلقاه إنسان آخر و يتكلم معه، فلا يعرفه و لا يفهم كلامه، لما أن قلبه مشغول بشيء آخر، و كذا الناظر في المرأة فإنه ربما قصد أن يرى قذاة في عينه فيراها و لا يرى ما هو أكبر منها، إن كان بوجهه أثاراً أو بجهته أو بسائر أعضائه التي تقابل المرأة، و ربما قصد أن يرى سطح المرأة هل هو مستو أم لا فلا يرى شيئاً مما في المرأة.»^١

توضیح:

١. نوع چهارم: چشم بندی
٢. فهم چشم بندی مقدماتی دارد:
٣. یک: اشتباهات چشم زیاد است
٤. [دُبَّانَه: فتيله چراغ/ عنبه: دانه انگور/ اجَّاصه: زردآلو/ ضباب: مه و ابر] [مثال دیگر: تصویرهای پی در پی که فیلم می شود]
٥. دو: چشم اگر محسوس را در مدت کافی ببیند، نسبت به آن وقوف تام پیدا می کند ولی اگر زمان لازم نباشد و بلافاصله محسوس دیگر بیاید، تصاویر در هم خلط می شود.

١. مفاتیح الغیب، ج ٣، ص ٦٢٤.



۶. سه: وقتی نفس به چیزی اشتغال داشته باشد، بعضاً از بقیه چیزها غافل می شود مثلاً آدمی وقتی نزد سلطان است، اگر شخص ثالثی با او صحبت کند، اصلاً آن را نمی شنود یا اگر در آینه می خواهد قذاة[خاشاک] را از چشم در آورد، اصلاً متوجه یک چیز که روی صورتش هست نمی شود.

نتیجه میگیرد:

«إذا عرفت هذه المقدمات سهل عند ذلك تصور كيفية هذا النوع من السحر، و ذلك لأن المشعبذ الحاذق يظهر عمل شيء يشغل أذهان الناظرين به و يأخذ عيونهم إليه حتى إذا استغرقهم الشغل بذلك الشيء و التحديق نحوه عمل شيئاً آخر عملاً بسرعة شديدة، فيبقى ذلك العمل خفياً لتفاوت الشيين، أحدهما: اشتغالهم بالأمر الأول، و الثاني: سرعة الإتيان بهذا العمل الثاني و حينئذ يظهر لهم شيء آخر غير ما انتظروه فيتعجبون منه جداً، و لو أنه سكت و لم يتكلم بما يصرف الخواطر إلى ضد ما يريد أن يعمله و لم تتحرك النفوس و الأوهام إلى غير ما يريد إخراجها، لفظن الناظرون لكل ما يفعله، فهذا هو المراد من قولهم: إن المشعبذ يأخذ بالعيون لأنه بالحقيقة يأخذ العيون إلى غير الجهة التي يحتال فيها و كلما كان أخذه للعيون و الخواطر و جذبه لها إلى سوى مقصوده أقوى كان أحذق في عمله.»^۱

توضیح:

۱. شعبده باز حاذق، کاری می کند که ذهن شما به آن مشغول شود تا وقتی همه حواس به آن مشغول بود به آن خیره شد [تحديق = خیره شدن]، کار دیگری را به سرعت انجام دهد.
 ۲. و لذا اگر او ساکت بماند و کاری که ذهن شما را مشغول می کند انجام ندهد، بینندگان می فهمند.
 ۳. و لذا این نوع سحر را «اخذ بالعين» گفته اند چراکه در حقیقت شعبده باز چشم را به غیر جهتی که در آن حيله می کند، میگیرد، و هر چه در این گرفتن قوی تر باشد، در کارش حاذق تر است.
- فخر سپس به نوع پنجم اشاره می کند:

«النوع الخامس من السحر: الأعمال العجيبة التي تظهر من تركيب الآلات المركبة على النسب الهندسية تارة و على ضروب الخيلاء أخرى، مثل: فارسين يقتتلان فيقتل أحدهما الآخر، و كفارس على فرس في يده بوق، كلما مضت ساعة من النهار ضرب البوق من غير أن يمسه أحد.»^۲

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۲۴.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۲۴.

توضیح:

۱. نوع پنجم، کارهای عجیبی است که از ترکیب وسائل با نسبت های هندسی و یا به انواع خیلاء ظاهر می شود [در عبارت فخررازی: ضروب الخیلاء آمده است «خیلاء» تکبر است و به معنای زن خال دار هم آمده است، زمخشری این لغت را با معانی رعد و برق هم مناسب می داند. مرحوم مجلسی در بحار این واژه را «بضرورة الخلاء» ضبط کرده است و به این صورت آن را به فخررازی نسبت داده است.
۲. دو اسب سوار با هم جنگ می کنند و یکی دیگری را می کشد، یا اسب سواری که در دستش بوق است و هر ساعتی که می گذرد، بدون اینکه به آن دست بزند، بوق می زند [تمام اسباب بازی های امروزی چنین است و به همین نوع می توان استفاده از باطری را هم اضافه کرد]
۳. [فخررازی، سحر ساحران فرعون و ساعت علم جرّ ائقال - که شی بزرگ را با وسیله کوچک بلند می کند.]
۴. [وی نتیجه میگیرد که این قسم سحر نیست چراکه اسباب معلوم دارد که قابل دست یابی است اگرچه دست یابی به آن سخت است]

